

مرگ تراژیک
و اهالی فرهنگ

ابراهیم عمران

روزنامه‌نگار

هر بار که شنیده می‌شود فردی به زندگی‌اش پایان داده، بی‌درنگ فکرم درگیر ارتباط‌های آن زندگی می‌شود. اینکه با چه کسانی نشست و برخاست داشته یا اصولاً حرفی در این مراده‌ها بیان می‌شده که بتوان ذهن ناآرام را کمی تسلی داد. وقتی هم که خبر خودکشی هنرمندان و روزنامه‌نگاران می‌آید، این نگرش بیشتر خود را نشان می‌دهد. به‌راستی چه می‌شود و چه پیش می‌آید برای نویسنده و هنردوستی که زندگی را پایان‌یافته می‌داند. در پی دلایل اجتماعی و احیاناً مناسبات سیاسی و اقتصادی روز نیست این نوشته؛ آنچه مهم می‌نماید امر نوشتن است که در این میان جولان بیشتری می‌دهد. اینکه خالق و آفریدگار واژگان که همه هستی‌اش تولید و به دنیا آوردن کلمه است؛ ناخودآگاه آنچنان عرصه را تنگ ببیند که رحل اقامت از این دنیا برکنند! چرا باید چنین باشد؟ مگر هنر نویسنده و صاحب کلمه آن نیست که بیافریند و از این آفرینش لذت ببرد. حال گیریم که موهبتی از دیگران نبیند. مگر می‌توان هضم کرد که کلمه‌ها تیوان جلوگیری از این خودکشی را نداشته باشند. جادوی کلمه پس کجا به‌کار خواهد آمد؛ اگر نتواند صاحب قلم را در بستر درستی قرار دهد. واژه و کلمه که در ذات خود میرایی را تقویت نمی‌کند. زایش و امید از آن می‌بارد. گیریم در بطن و ذات خویش نقدی هم داشته باشد؛ که اگر چنین بیاندیشیم فلسفه وجودی این‌همه نوشتن، گفتن و چرایی آن چیست. متصف‌بیون به نویسنده‌بودن، بار سنگینی است. در هر بزنگاهی که باشیم قداست این امر واجب است. آلودن آن به یأس و نومیدی کردار صوابی نیست، که دیگر پالودن‌اش از ذهن سخت می‌شود. خودکشی با همه ادله‌های درست و نادرست‌اش، هیچ دستاوردی ندارد برای فاعل آن. ذهن‌ها را کمی درگیر می‌کند و بعد از مدتی هم نسیان پیامد آن می‌شود و بدتر آنکه این فراگیری را ندا می‌دهد که خودکشی بهترین روش برای نبودن است. نمی‌دانم هرچه هست و هرچه می‌گذرد این یأس، حرمان فردی و جمعی خود را بیشتر نشان می‌دهد. همه گویی در جمع هستیم، ولی اما این خطر را نمی‌بینیم که فردیت و تصمیم‌هایمان می‌تواند همان جمع اندک را نیز دچار مشکل کند. به‌واقع فایده و ثمره این‌همه خواندن، دیدن، شنیدن و بالمال درست به زندگی نگاه کردن چیست؟ اگر فیلمی نتواند نگرش فردی‌مان را تغییر دهد یا کتابی این ویژگی را نداشته باشد که ذهنیت را به سامان نماید، پس برون‌داد این همه کار به اصلاح فرهنگی چیست؟ فرق‌اش با کسی که از ندانستن، نداری و ناآگاهی زندگی‌اش را پایان می‌دهد با فردی که از دانستن زیاد، دست به چنین عملی می‌زند، چیست؟

تاکید دوباره شود که عصبیت‌های اجتماعی و آرگارهای موجود اجتماعی را نمی‌توان انکار کرد. این موارد همیشه بودند و خواهند بود. نمی‌توان نوش و نیش را از هم جدا دانست. گزیده‌پسند بودن در زندگی و در پی ایده‌آل گشتن، بالمال ناصواب نیست. آنچه این صواب‌ظاهری را کم‌رنگ می‌نماید، کردار ماست و بس. مرگ روزنامه‌نگار، پژوهشگر، هنرمند و افراد نامدار عرصه فرهنگ، جدا از زنگ خطر اجتماعی‌آن، زنگ خطر ناکارآمدی فهم و بینشی را یادآور می‌شود که پس و پیش آن باید مورد کنکاش قرار گیرد. کنکاش و دست‌یازیدن به اینکه کجای کار میلنگد مهم‌تر است از شیوه و فغان و آه و ناله‌های بعدی. هر چند از دست‌دادن نخبان جوان سخت دل‌ریز است، ولی باید سمت‌وسوی تیر و سیبل اصلی‌مان، پیدا کردن آن امیدی باشد که در پستوهای آرمان شهرهای خیالی‌مان گم شده است. ساختن آرمان‌شهر خیالی در ذهن با آنچه سبب‌ساز ساختن واقعی‌اش می‌شود، بهایش دست‌شستن از جان شیفته نیست. به‌راحتی این دارایی را خرج نکنیم. قدر بودن، ساختن و دوام آوردن را بدانیم. امیدها به تابیدن شمس و خورشیدهاست. زندگی‌هایی که هنوز کورسویی از جاودانگی در آن موج می‌زند. پروپال ندهیم به یأس و ویرانی‌اش را شاهد باشیم، بهتر است تا آنکه در بوق و کرنا بدمیم که ناگهان بانگی بر آمد خواجه مرد...

۱۶
۲۴ ساعت

24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com
@Hammihanonline

• صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کرباسچی
• مشاوران: عباس‌عبدی و احمدزیدآبادی
• سردبیر: محمدجوادروح • معاون سردبیر: مهرداد حدید • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی
• دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)
• علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
• مدیراداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری
• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۸۸۷۳۰۲۹۱ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸
• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰



عکس: آژانس عکس تهران

مهمانی تمام شد

چرا به‌رغم همه وعده‌ها به همدلی و انسجام در زمان جنگ ۱۲ روزه
در بر همان پاشنه می‌چرخد؟

نیوشا طیبی‌گیلانی

روزنامه‌نگار

مرگ خودخواسته رفیق همکارمان فواد شمس، برای من سخت تکان دهنده بود. او را از نزدیکی نمی‌شناختم، اما این ناامیدی‌ها، این قید زندگی را زدن‌ها و کمر به نابودی خود بستن‌ها، سخت عذاب‌آور هستند. اجازه فرمایید که چند موضوع مرتبط و بی‌ربط را در پی بیاورم و بعد از حاصل این‌ها نتیجه بگیرم، نتیجه‌ای که با این ناامیدی‌ها بی‌ارتباط نیست. امیدوارم که به بی‌راهه نروم و سر و ته یادداشت‌م جور بیاید و صبری کبری آن درست در جای خودش بنشینند. در نقل اخبار آنچه در میان مردم و دهان‌بده‌های می‌چرخد را می‌آورم، نه عین متن خبر را، به این دلیل ساده که ما مردم خبر را اینطور می‌خوانیم و می‌فهمیم و تحلیل می‌کنیم. واکنش‌های بعدی‌مان امید و ناامیدی‌مان هم از همین تحلیل‌های‌مان سرچشمه می‌گیرد. اگر تشکیلات تبلیغی و اطلاع‌رسانی دولتی توان تاثیرگذاری‌اش بر بخش بزرگی از مردم را از دست داده، لابد به این دلیل ساده است که زبان رسمی خبری و آنچه بیرون می‌دهد، دیگر نسبتی با واقعیت زندگی و تمایلات مردم ندارد و دیوانسالاری این موضوع را با تأخیر متوجه می‌شود.

▼ آنچه می‌شنویم

۱ بانک آینده با تحمیل هزاران میلیارد تومان زیان به خزانه ملی به‌سود مالک‌اش، تعطیل شد. بخشی از تورم امروز نتیجه عملکرد این بانک بوده. مالک اصلی بانک با عملیات متقلبانه موفق شده است هزاران میلیارد تومان ثروت‌اندوزی کند.

۲ بابک زنجانی از زندان آزاد شد، در حالی که هیچ مقام مسئولی به‌وضوح درباره میزان میزبان‌دهی و بازپرداخت پول‌های حیف‌ومیل‌شده ملت و میزان تقصیر او صحبتی نکرده، اظهارنظرهای پراکنده مقامات بانک مرکزی، قوه قضائیه و چند نماینده مجلس، جز ابهام بر ماجرا چیزی نیافزوده است. او بدون واهمه جلوی دوربین می‌نشیند، صحبت از سرمایه‌گذاری‌های هزاران میلیاردی‌اش می‌کند، بانک مرکزی را تهدید می‌کند و از عالم و آدم طلبکار است.

۳ جمعی از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان به‌دلایل نامعلومی دستگیر شده‌اند.

۴ ۸۰ هزار نفر نیروی جدید برای مبارزه با بی‌حجابی به خیابان‌ها فرستاده می‌شوند.

۵ رئیس‌جمهور: اگر تا آخر ماه باران نیاید، باید از تهران برویم! این فهرست اخبار ناراحت‌کننده البته می‌تواند تا بند ۱۵۰۰ هم ادامه پیدا کند. منکر هزار خوبی و پیشرفت نیستیم، اگر نگاهی به یادداشت‌های پیشینم در چندساله اخیر ببنداید، می‌توانید ببینید که من چقدر به پیشرفت‌های کشور و آینده آن امیدوارم. همه ما می‌دانیم که کشور در وضعیت عادی و معمولی نیست. ما پنج‌دهه تحریم‌های غیرانسانی را تاب آورده‌ایم، به دنیا برای زورگویی‌هایشان نه گفته‌ایم و توانسته‌ایم هرطور که هست، پابر جا بمانیم. حمله دشمنان بدخواه را دفع کرده و آنها را ناجار به عقب‌نشینی کرده‌ایم. همه این‌ها به‌خصوص ایستادگی در مقابل مهاجم خارجی به‌مدد همبستگی ملی و کنار هم ایستادن حاصل آمد. نام ایران پس از چندسال تبلیغات نادرست و دروغین، دوباره درخشیدن گرفته است. جهان متوجه شد که جامعه ایرانی، جامعه‌ای بسیار متکثر است که تاب‌پذیرش جریان‌ها و عقاید مختلف در کنار هم را دارد. پیامی که از درون جامعه ایران به مردم دیگر کشورها فرستاده شد، تصویری متفاوت از ما را در جهان به‌چشم آورد.

دنیا از دیدن جامعه‌ای بسیار پویا، سرزنده و البته مقاوم شگفت‌زده شد. آنها با ملتی تاریخی مواجه شدند که همچنان از پس ۳۰ قرن تمدن، کنار هم مانده‌اند و به‌رغم تفاوت‌های قومی و زبانی همچنان به هویت ایرانی خود

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کرباسچی

• مشاوران: عباس‌عبدی و احمدزیدآبادی
• سردبیر: محمدجوادروح • معاون سردبیر: مهرداد حدید • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی
• دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)
• علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
• مدیراداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری
• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۸۸۷۳۰۲۹۱ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸
• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰

یادداشت سردبیر

دود شد و رفت
غنماهای برای یک چپ ملی؛ فواد شمس

محمدجواد روح

سردبیر

همیشه صدایش از ته چاه می‌آمد. انگار باید دیوار برلین را فرومی‌ریخت تا از حلق‌اش به‌درآید و به گوش‌ات برسد. من که معمولاً وقتی کسی حرف می‌زند نگاه‌اش نمی‌کنم و مشغول کار خودم هستم، مجبور بودم نگاه‌اش کنم، ببینم‌اش، تا شاید بشود بشنوم‌اش. آخر، صدایش از ته چاه می‌آمد. انگار از قرن نوزدهم؛ وقتی رانویه‌رانوی مارکس می‌نشست و کاپیتال می‌خواند. انگار از دوران جنگ سرد؛ وقتی هیمنه استالین، پاکسازی خورشچف، فرسایش برژنف و اصلاحات نافرجام گورباچف را از پیش چشم می‌گذراند. انگار از ابتدای دهه ۶۰؛ وقتی همه کاخ رویاهای چپ ایرانی با حزب توده فرو پاشید. گویی، جلوتر نمی‌آمد. هنوز درگیر آن آرمان‌های خلق بود اما نوعی واقع‌گرایی هم در حرف‌هایش بود که گاهی به‌عنوان یک لیبرال، سیخونکم می‌زد که شاید راست می‌گوید. منتقدان روسیه، چین، حتی کوبا و کره‌شمالی را می‌نواخت که همچنان در جنگ سرد مانده‌اند. جهان جدید را نمی‌شناسند. نمی‌دانند که بلوک‌بندی شرق و غرب رنگ باخته است. حرف‌اش این بود که باید با همه جهان رابطه داشت و واقعیت درونی آنها را شناخت. شاید به‌همین خاطر هم بود که پارسال تمام‌قد در حمایت از مسعود پزشکیان ایستاد و ستادهایش در کرج را (که از قطب‌های اعتراضات ۴۰۱ بود) فعال کرد. پزشکیانی که اصلی‌ترین نماد کمپین انتخاباتی‌اش محمدجواد ظریف بود؛ متهم به فریب‌گرایی و حتی آمریکابگرای، اما او پای پزشکیان ایستاد. سعید لیلاز را که از سخن‌گویان توسعه سبک هاشمی محسوب می‌شد، می‌برد کرج تا از پزشکیان حمایت کند. چندبار پیام داد که منظره‌ای بگذارد بین احمد زیدآبادی با هاشم آقاجری تا معلوم شود نگاه زید به روابط بین‌الملل و تاریخ نادرست است. در گروه گفت‌ووشنود مدام کل‌کل داشتیم. می‌گفتم اگر کره‌شمالی آن است که تو می‌گویی، برو آنجا. چرا کسی به پیونگ‌یانگ مهاجرت نمی‌کند؛ ولی همه در صف لاتاری آمریکا هستند. جوابی نمی‌داد. اما لابد در دل‌اش می‌گفت همه فریب تبلیغات امپریالیسم را خورده‌اند. اینها را نوشتم که بگویم هیچ‌وقت حرف‌هایش را قبول نداشتیم. اما شک نداشتیم که بامرام است؛ حتی اگر مرام‌اش غلط باشد.

چپ است؛ اما ملی، وطن‌دوست و حتی وطن‌پرست. حتماً از من یکی وطن‌دوست‌تر بود. روزهای جنگ نوشت که در تهران می‌مانم. استوار و امیدوار. سخت و محکم. اما در آخر به حرف مارکس رسید. هرآنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود. وای بر آنها که آتش‌اش زدند.



تاریخ

یکشنبه خونین



یکشنبه خونین رویدادی بود که در ۱۳ نوامبر ۱۸۸۷ در لندن انگلستان رخ داد؛ زمانی که جمعیتی از راهپیمایان که به بیکاری و قوانین اجبار علیه ایرلندی‌ها اعتراض داشتند، همچنین

خواستار آزادی نماینده مجلس ویلیام اوربان بودند، با پلیس درگیر شدند. این تظاهرات توسط فدراسیون سوسیال دمکرات و لیگ ملی ایرلند سازماندهی شده بود. درگیری‌های خشونت‌آمیزی بین پلیس و تظاهرکنندگان رخ داد که بسیاری از آنها مجروح به میله‌های آهنی، چاقو، پوکر و لوله‌های گاز بودند. طی این رخداد، ۴۰۰ نفر دستگیر و ۷۵ نفر به‌شدت زخمی شدند، ازجمله بسیاری از پلیس‌ها، همچنین دو پلیس چاقو خورده و یک معترض با سرنیزه مورد اصابت قرار گرفت. در پس‌زمینه این اتفاقات البته می‌توان به حمایت ویلیام گلدستون از آرمان خودمختاری ایرلند و دیپارگی لیبرال‌ها، قدرت‌گرفتن آتی محافظه‌کاران و اتخاذ سیاست‌های قهری علیه اعتراضات ایرلندی‌ها و رکود اقتصادی اشاره کرد. این شورش توجه جنبش سوسیالیستی کوچک اماروبه رشد مارکسیستی و سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب را به خود جلب کرد. تلاش‌های پلیس و دولت برای سرکوب تظاهرات هم جناح رادیکال حزب لیبرال و فعالان آزادی‌بیان از انجمن ملی سکولار را نیز به صحنه آورد.

▼ آخر کار

اختصاص بود چه و به‌کارگیری ۸۰ هزار نیروی مبارزه با بی‌حجابی هم، برای ارسال پیام به جامعه بود که مهمانی تمام شد و از الان دوباره در بر همان پاشنه می‌چرخد، بازهم گشت ارشاد به خیابان خواهد آمد و بازهم دور جدیدی از تنش، نگرانی و ناامیدی را رقم خواهیم زد. اما دوستان، بدانید که به ما مردم نیاز دارید. بحران آب و هزار ناترازی و گرفتاری دیگر در راه هستند که حل‌وفصل آنها فقط به‌مدد اتحاد ملی میسر است. اگر قصد‌زدن ریشه را دارید، راه درستی می‌روید: دامن‌زدن به تنش و درگیری. افزون بر شکاف اختلافات و افزون بر ناامیدی‌ها راه درستی است. اما اگر شما هم دل‌سوز کشور هستید، ایران را دوست دارید و نظام حاکم را قبول دارید، راه فقط و فقط دست اتحاد به یکدیگر دادن و پذیرش عقاید دیگر است. شمانمی‌توانید کشور را با یک سلیقه و با تحمیل یک اراده اداره کنید.